

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazd.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۴ اگست ۲۰۱۴

یادداشت:

درین قسمت سلسله مقالاتی را که ده سال پیش زیر عنوان "افغان، افغانی، افغانستان" بار اول در جریده امید نشر گردیده بودند، منتشر میسازم. قسمی که از متن اولین بخش دیده میشود، این سلسله بنا بر نشر مقاله دوست وطنخواهم و عاشق افغانستان، جناب ولی احمد نوری، تحت عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» سر دست گرفته شد. بعد از انعکاس مثبت، این مقالات در صفحات اینترنت هم راه یافتند و بار اول در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردیدند. و این سرآغاز کار مستمر و قاطعی بود، که کمر افغانستانیها را شکست و ایشان را یکسره از صحنه فعالیت خارج کرده خنثی ساخت. گرچه درین عرصه بسا نویسندگان – از جمله این درویش – قلم زدند، ولی فضل تقدم با جناب نوری صاحب بود و اگر ایشان این ابتکار بجای و به موقع را بدست نمیگرفتند، معلوم نبود، که افغانان منحرف و دشمن تمامیت ارضی وطن، که به نام "افغانستانی" ها یاد میگردیدند، چه دستاوردی میداشتند.

این مقالات و مقالات متعدد دیگری که – از این قلم و قلمهای هموطنان نامعدود من – روی همین موضوع میچرخند، همه به همت دوست فرزانه ام، جناب نوری صاحب، در کتابی مغتنم زیر عنوان "افغانستان - گلستان اقوام" درج گردیده و با قطع و صحافتی بس زیبا در بهار ۲۰۰۸ع در "انجمن فرهنگ افغانستان" و اقع شهر لیموژ فرانسه – انتشارات بامیان – به طبع رسیده است.

مقاله دوم این سلسله که به "تقریظ بر گنجینه نامها در افغانستان" اختصاص یافته بود، در صفحات ۲۱ تا ۲۳ کتابی ممتع به نام "گنجینه نامها در افغانستان" نشر شد. این کتاب نیز در قطع و صحافتی کم نظیر از طرف "انجمن فرهنگ افغانستان" – انتشارات بامیان – تحت

سرپرستی دوست سختکوشم، جناب محمد عارف جان عزیز "گذرگاه" در زمستان ۱۳۸۵ (سال ۲۰۰۷ ع) چاپ گردیده است.

(معروفی - برلین - ۲۴ آگست ۲۰۱۴)

نوشتۀ انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۵ جنوری ۲۰۰۵

افغان، افغانی، افغانستانی

(بخش سوم)

(نشر مقالات سابقه - ۵)

این بخش و بخشهای آینده، تکمله هائی اند بر دو بخش اول، با ایضاحات اضافی، که برای بعض خوانندگان ضروری مینماید. توضیحاتی که در جواب پژواکها داده میشود، نیز جزء این تکمله است. این بخش را زودتر سر دست نگرفتم، بلکه منتظر بازتابها و پژواکها ماندم، تا ضمن شروح اضافی، یکدم به پاسخ ناقدان عزیز هم بپردازم.

دو قسمت اول این مقال را در ماه جولای سال گذشته نوشتم، که بلافاصله در شماره های ۶۴۲ و ۶۴۳ جریده امید نشر گردید. من آن دو بخش را عمداً مختصر گرفتم و مفصلاً به موضوع نپرداختم و در همان بخش اول نوشتم:

«من درین موضوع خاص ولی حادث، عجالتاً به اختصار مینویسم، بود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل بگویند.»

تأیید عزیز امید که از دستم، به بینی رسیده است، این جمله را بکلی فراموش کرده و از قلم انداخته بود. این جمله اما در جاهای دیگر و در انترنت پابرجاست و حضور دارد. و در جای دیگر همان بخش آمده بود:

«اگر فرضیه کمینه در مورد استعمال کلمه «افغانستانی» بجای «افغان» درست بوده باشد، امید است که استدلال مختصر و نیم دُلَمَل بنده، راه را برای بحثهای مفصل و مستدل هموطنانم بکشد. شاید افغانان معدودی، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمه «افغانستانی» منتفی گردد.»

چنان که دیده شد، دو بار تأکید کرده و امید برده بودم، که این نوشته راه را برای تبادل نظر و مباحثه و مناقشه قلمی هموطنانم، باز کند. موضوعی بدین اهمیت و حساسیت را نتوان طی یکی دو نوشته، بررسی کرد و به ثمر رساند.

سالها باید که تا از آفتاب

لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب

(مولوی)

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

(سنائی)

بسا نویسندگان ما نمیخواهند، به موضوعاتِ حاد و حساس تماس بگیرند و یا که چنین مسایل را به میدان کشند، چون از یک طرف از طرح همچو مسایل میهراسند و از طرفی از مهر و تاپه خوردن ترس دارند. پرداختن به این طور موضوعات، واقعاً زهره و جرأت میخواهد و عاشقی واقعاً شیوه رندان بلاکش باشد.

نویسنده دلسوز به افغانستان و مردم آن، جناب ولی احمد نوری، که از همه وطندارانِ دیگر ما، بیشتر و بیشتر به کنه و حساسیت موضوع پی برده بودند، وارد میدان عمل گردیده و مسأله را در سطح افغانان جهان مطرح کردند، از جمله از طریق جریده امید. بازتابها و پژواکها متفاوت بودند، اکثری برله و تعدادی هم علیه. عکس العمل تند دو نویسنده امید، جناب محمد قوی کوشان و جناب عبدالله رها را در شماره ۶۳۲ امید، توأم با مقاله جناب نوری، دیدیم و خواندیم. بازتاب بعدی در جریده امید، یکی از قلم آقای خواجه بشیر احمد انصاری بود و دیگری از خامه کمینه، که هر دو تقریباً همزمان نشر گردیدند. جناب انصاری طی مقالات خود، از جهاتی به بررسی موضوع پرداختند و نوشته بنده در دو بخش هم، از جهات دیگری در زمینه روشنی می انداخت. پوست کنده و بصراحت کامل باید گفت، که هیچ نوشته و مقاله ای سراغ شده نمیتواند، که همه خوانندگان را راضی بسازد و به قناعت همه برسد. ازینرو وقتی دو بخش اول مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» را به هفته نامه امید میفرستادم، خوب میدانستم، که عکس العملهای مثبت و منفی را در پی خواهد داشت. هدف بنده از به میدان انداختن موضوع در یک گستره نسبتاً وسیع هم آن بوده، که راه مباحثه و مناقشه قلمی وطنداران، در چنین موضوع

داغ و حساسی، باز گردد. هموطنان بگویند، بنویسند، به بحث و جدل پردازند، تا از خلال این همه بحث و فحص و ایراد و خُرده و انتقاد، بالآخره برق حقانیت بدرخشد، و موجبات قناعت جوانب مناقشه گر و متناقض اندیش، فراهم گردد. وسایل مخابرات جدید - بشمول اینترنت - زمینه چنین کاری را به وجه احسن میسر ساخته است.

چنان که بازتابهای مقاله ام در جریده امید میرساند، ناقدان اما متأسفانه خود را به موضوعات جانبی مصروف ساخته اند و به اصل و کنه مسأله اصلاً تماسی نگرفته اند. دلیل چیست و علت در کجاست؟؟؟؟ حدس میزنم و حتی تا سرحد یقین گمان میبرم، که این عزیزان، به مانند بسا کسان دیگر چنین اندیش، خوش ندارند و یا بخود جرأت نمیدهند، که روی این طور مسایل مناقشه طلب و متنازع فیه، بی پرده و آشکارا، در جمع و در انظار عام گپ بزنند. اینان ترجیح میدهند، که چنین موضوعات را فقط در حلقه های خاص همفکر و همنظر خود، مطرح کنند،

یعنی: **چون به خلوت بروند آن کار دیگر بکنند!!!**

حتی شنیده ام که بعض ازین هموطنان، اگر برملا هم گپ بزنند - خواه از طریق جراید باشد و یا از طریق اینترنت - هویت اصلی خود را میپوشانند. البته کسان معدودی نیز بوده اند و هستند، که بعضاً این مسایل را در نوشته های خود انعکاس میدهند، و نوشته های اخیر در جریده امید از همین قبیل است. به هر صورت برایم معلوم نشد، که درین امر چه هنر و نیرنگی در کار است؟؟؟

بپردازیم به پژواکها :

یکی ایراد کوتاه و بسیار جانبی بر یک گوشه کوچک و دور افتیده نوشته ام، از قلم آقای علی یاور در شماره ۶۴۳ بود. آقای یاور در شماره ۶۵۴ ضمن جواب به داکتر صاحب عزیزالله سیدالی، این مسکین را نیز نوازش داده اند. دومی نوشته جناب نصیر احمد رازی در امید ۶۵۱ است، که به «**صحبتی با آقای معروفی**» عنوان شده. ایشان هم به اصل موضوع توجه نکرده و به عکس العمل در برابر چند جمله کمینه، که به زعم ایشان به آن جناب راجع میگردد، بسنده کرده اند. در باره نوشته ایشان بعدتر به تفصیل گپ خواهم زد. وقتی شماره ۶۵۲ را از نظر میگذشتاندم و به نوشته جناب نوالمجد عالمشاهی خیره گردیده بودم، علیا مخدره صدا زد:

«**باز کی دَوِ زدیت؟؟؟**»

(اشاره سرکارخانم، به آقای رازی ست، که در سراسر نوشته کوتاه خود دَو و دُشنام بی لگام را، نثار بنده کرده اند.)

آقای عالمشاهی نیز به اصل موضوع کمتر تماس گرفته و به حالِ جی چند جمله جانبی بنده مصروف میشوند. درین باره هم پسانتر میپردازم. در عین شماره و در پهلوی مقاله جناب عالمشاهی، در رسته پژواکها، نوشته داکتر صاحب عزیزالله سیدالی، جلب توجه میکند. آقای سیدالی هم فقط بر گوشه ای از مقاله ام نظر افکنده اند، ولو بصورت غیر مستقیم. ایشان جواب آقای علی یاور را داده اند، که بر «جرم» و «گناه» چنگ زده و از علمای کرام استشهاد کرده بودند، تا صغیره و کبیره بودن آن گناه را، تشخیص بدهند.

در شماره ۶۵۹ امید جناب الحاج خلیل الله امین، به موضوع توجه کرده و ضمن مقاله «ما را اصل و نسب به کار نیست، مگر عمل!!!» خود مطالبی را تذکر داده اند، که گوشه مهمی از مقاله من و یک واقعیت تاریخی را تأیید میکند. و آن این که اکثر زمامداران افغانستان بر قوم خود هم رحمی نکردند و بر آنان همان را روا داشتند، که بر اقوام دیگر. و این نکته ای ست که استدلال گروه «افغانستانی» - پسندان را لنگ ساخته، آب از آسیاب و باد از بادیان ایشان میرباید. چون یکی از دلایل عمده ایجاد کلمه «افغانستانی»، توهمی ست، که بر مبنای آن گویا قوم پشتون، اقوام دیگر افغانستان را سرکوب کرده.

و اینک میپردازم به جواب دوستان خرده گیر و خرده گیران دشنام پرداز:

۱- به جواب جناب رازی «ناراضی»

آنچه در صفحه چارم امید ۶۵۱ از قلم آقای نصیر احمد رازی، زیر عنوان «صحبتی با آقای معروفی» آمده، مرا به یاد مصراع معروف خواجه شیراز می اندازد، که:

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!!!

آقای رازی که از نوشته ام خیلی ناراضی به نظر میرسند، چشم را پت و دهن را باز فرموده و هر آنچه بر زبانشان راست آمده، نثار کاغذ کرده اند. الحق که کاغذ حوصله مند است و صفحات مظلوم امید، بسیار بردبار!!!

من اصلاً انتظار نداشتم، که آقای رازی درین قسمت مقاله ام فی بگیرند. این انتظار را از جای دیگر مضمونم میبردم، که پسانتر به آن اشاره خواهم کرد. من در قسمت اول نوشته ام (شماره ۶۴۲) بصراحت نوشته بودم:

«امید است که استدلال مختصر و نیم دُمل بنده، راه را برای بحثهای مفصل و مستدل هموطنانم بکشد، تا....»

اینک میبینم، که ایشان بجای استدلال و بررسی معقول موضوع، زبان به دشنام می آلاینده؛ نکند که استدلالشان، دشنام باشد؟

آقای رازی باید ملتفت باشند و میبودند، که تنها جناب ایشان نیستند، که کلمه «افغانستانی» را بجای «افغان» به کار برده اند.

ندانم که آقای رازی چرا جملات عام را از نقاط مختلف نوشته ام بیرون آورده، تألیف نموده و در بستر به خود کش کرده اند؛ یا اینکه درد در جای دیگری ست و اینها فقط بهانه؟؟؟؟ نوشته اید:

«آقای معروفی، مقال و یا واضطر بگویم دشنامنامه و تهمتنامه شما را که حاوی جملات بی خون و مرده ای چون « » نسبت به این وارسته در شماره ۶۴۳ امید... به نشر رسیده بود، من و خوانندگان این جریده مردمی، مطالعه کردیم» .

بنام کرامات جملات «مرده و بی خون» خود را که کسی را تا این حد به «تیتک» (۱) آورده است. وای به روزی که این جملات «زنده میبوند و خون میداشتند !!!»

آقای رازی! شما از طرف خود گپ میزنید یا از طرف خوانندگان جریده امید؟؟؟ به کدام صلاحیت از طرف خوانندگان سخن میگوئید؟؟؟ مگر خوانندگان شما را وکیل خود گرفته اند و یا کسانی شما را باصطلاح پیش کرده اند، که چنین بنویسید و ما از دنیا بیخبران، از پشت پرده آگاه نیستیم؟؟؟

شما خود را «وارسته» میخوانید و مرا به «تمرین فاشیزم» متهم میکنید. واه واه، صد آفرین برین دید روشن. وقتی این فارمولبندی را خواندم، مشام جانم تازه شد. رازی جان میگم خیر بیینی کتی ازی گپکای شیرینت. گرچه وارستگی زبان و قلم شما از نوشته کوتاهتان کاملاً مشهود است، مگر بد نیست آنرا در خلال سطور آتی هم اندکی مطالعه کنیم.

شما در نوشته نیم ستونه تان - اگر نقل قول ها از مقاله جناب خواجه بشیر احمدانصاری و مقاله کمینه از نوشته تان وضع گردند، فقط نیم ستون امید باقی میماند - دقیقاً ۲۵ بار کلمات توهین آمیز را در باره من به کار برده اید - بعض تیرهایتان از تیرکش بزرگان (شاعران بزرگ) حواله میگردد. اما از چند جمله معدود مقاله بنده که به زعم شما به آن جناب برمیخورد، اظهار انزجار مینمائید. اگر از «توهین شدن» میترسید - چنان که در سرتاسر نوشته تان دعوايش را دارید - «توهین کردن» را هم نپسندید. در غیر آن قصه نوشته و ادعای تان مفت میشود!!!

شما جمله «بعض افغانان چنان فریفته اغواء و تفتین بیگانگان قرار گرفته اند، که حتی سید جمال الدین افغان را در هیئت سید جمال الدین افغانستانی، استعمال میکنند.» را در بخش دوم مقاله ام (شماره ۶۴۳ امید) به خود کش کرده و به دَوکاری بنده پرداخته اید. این جمله را که تلویحاً بر «افغان خواندن» باشندگان افغانستان تأکید کرده و استعمال «افغانستانی» را بجای

آن، رد مینماید، حرکتی ناشیانه، عجولانه، دور از تعقل و منطق و خلاف عقلانیت، اسلامیت، عدالت، حریت و تمرین فاشیزم و مینمائید (یا بقول معمول - وانمود میکنید.) ندانم که زیر مفاهیم «تعقل، منطق، عقلانیت، اسلامیت، عدالت و حریت» چه چیزی در مخیله جناب عالی خطور میکند، اما فکر کنم که شما کلمه «فاشیزم» را شنیده اید، ولی بدون وقوف بر مفهوم و ماهیتش، به استعمالش میپردازید. «بی خلطه فیر کردن» که کابلیان عزیز میگفتند و گویند، گویا همین است.!!!

آقای رازی! شما در نوشته نیم ستونه خود، سه بار گپ خود را نقض میکنید و به اصطلاح ایرانیان زیر قول تان میزنید :

در حالی که میگوئید، در مورد درست و نادرست بودن کلمه «افغانستانی» نمیخواهید تبصره ای بنمائید، بلافاصله از نوشته جناب انصاری استمداد میکنید، که استعمال «افغانستانی» را نه گناه میدانند و نه اشتباه. یعنی در حالی که جرأت تبصره مستقل را بر صحت و سُقم این کلمه در خود نمیبینید، گفته آقای انصاری را تائید مینمائید. آقای رازی! وقتی استعمال «افغانستانی» را درست میپندارید، چرا از جمله بنده «کسانی از تبعه افغانستان، که نمیخواهند خود را «افغان» بخوانند، درصدد چاره شده و با اضافه کردن "ی" نسبت در آخر «افغانستان» کلمه «افغانستانی» را راست کرده اند.» رم میخورید، به لرزه می افتید و آنرا بخود توهین و دشنام و تهمت تلقی میکنید؟؟؟؟ (تناقض گوئی اول تان.)

آقای رازی! یکبار هم که شده شنگ خود را معلوم کنید، ولو به قیمت «شهادت سیاسیتان» تمام گردد!!! اما مطمئن باشید، که نه شما و نه من، اگر آسمان را به زمین بکوبیم و شمشیر در ... فیل هم بزنیم، هرگز به مرتبه منیع و رفیع "شهید"، نمی‌رسیم، آنهم "شهید سیاسی"!!!

آقای رازی! اگر جمله بنده - همان جمله بالا - در حق شما درست نمی‌بود و به شأنتان برمیخورد، چه خوب میشد که مردانه به دفاع از خود برخاسته میگفتید، که با افتخار خود را «افغان» میخوانید و کلمه «افغانستانی» را نفی میکنید!!! در هر صورت، شما با عکس العمل عصبانی خود، بر سینه ترکیب «افغانستانی» سیلی رد میکوبید، با وجودی که آن را در حق و مقام سید جمال الدین افغان، به کار برده اید. (تناقض گوئی دوم تان)

جناب رازی! مینویسید که : «... من برخلاف نوشته شما، همه هم و تحقیق و کوششم در آن بود، که هویت افغانستانی سید را ثابت بسازم.... » عجا که در گفتار چنین ادعائی را دارید، ولی در عمل در صدد منسوب ساختن سید به ایران هستید. نقل قصه مجعول و ساختگی ایرانیان ایرانیگر در شماره ۶۳۶ امید - آنهم بدون ذکر مأخذ - چه چیزی را میتواند به اثبات برساند، غیر از منتسب ساختن سید را به ایران ؟؟؟؟ (تناقض گوئی سوم تان)

آقای رازی! در بخش آخر مقاله «بدنبال آفتاب از شرق تا غرب، سید جمال الدین افغانستانی» شما که در امید ۶۳۶ نشر گردیده، چنین آمده (صفحه ششم):

«دیگر امتیاز سید این بود که جهان اسلامی را که در راه نجات و رهایی آن کوشش میکرد، از نزدیک میشناخت. به غالب این کشورها مسافرت کرده و با مردم آنجا از نزدیک تماس پیدا کرده بود. به حجاز و مصر و هند و ایران و ترکیه و افغانستان مدتی اقامت طولانی کرده بود و به ماهیت حرکتها و ... پی برده بود....». این طرز بیان اگر از زبان یک ایرانی شنیده شود، باکی ندارد، اما از زبان ما که سید را افغان و به گفته شما افغانستانی میخوانیم و افغانستان را زادگاه و پرورشگاه او میدانیم، چه معنی دارد؟؟؟؟ مگر چنین بیانی بیگانگی سید را به افغانستان و «افغان نبودن» و بقول جناب عالی «افغانستانی نبودن» او را نشان نمیدهد؟؟؟ (این هم تناقضگویی دیگر تان)

اما شما متوجه این باریکی نشده اید، چون این پراگراف گفته مرحوم مرتضی مطهری است - که در صفحه ۳۷ رساله «نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر» (نشر انتشارات صدرا) آمده - نه گفته شما، و شما آن را بدون تأمل، در مقاله خود گنجانیده اید!!!

اما آقای رازی؛ آنچه را بحیث رویکش به میدان انداخته اید، بهانه ای بیش نیست، چون درد شما در جای دیگری ست و صرف باد و بخارش ازین جملات بور شده و موشه. جواب مفصل و علت اصلی عصبیت جناب رازی را در آینده ارائه خواهم کرد، اما نه در جریده امید، بلکه در وبسایت خود در اینترنت، که بزودی باز خواهد شد. چون موضوع از ساحه این بحث، فرا تر میرود و من نمیخواهم سر خوانندگان ارجمند را، بخاطر نکات جانبی و خارج از موضوع، بیشتر ازین به درد آرم.

به جواب فضیلت مآب علی یاور

وقتی کلمه «جرم» را از مقاله جناب نوری، به گفته آقای یاور «تفسیر» میکردم، گمان نمیکردم که فضیلت مآبی در کمین نشسته اند و حکم تکفیر مرا صادر میفرمایند. از همین خاطر هم، چون تبصره کوتاهشان را در شقیقه چپ بخش دوم مقاله ام در شماره ۶۴۳ امید خواندم، پوزخند کنان از کنارش گذشتم. اما حالا که در شماره ۶۵۴ میبینم، که ایشان بر گپ خود استوار ایستاده اند و ایلادادنی نیستند، گزیری ندارم، مگر که فراخور حال و مقالشان جوابی عرضه نمایم. باید تذکر بدهم که عزیز دیگری هم در ستون سوم صفحه سوم امید ۶۵۷ نوشتند: «... آقای نوری بدین سؤال پاسخی نداد، ولی کس دیگری نوشت که این عمل جرم نیست بلکه گناه است. باز از وی سؤال شد که آیا گناه صغیره است یا گناه کبیره؟ و عقوبت آن در آخرت

چیست؟ آیا میتوان این گناه را با دادنِ فدیهِ یا صدقه از خود پاک گردانید؟ بدین سؤال هم پاسخی داده نشد

خوانندگان گرانقدر امید میبینند، که چنین فتحه دانههای گور گونه و سُخریه آمیز نیز مرا مجبور میسازد، تا پاسخ مفصلی در زمینه بنویسم.

آقای یاور در تمام طول و عرض و ضخامت مقاله باصطلاح خودشان «دور و دراز» من، فقط همین یک جمله را پیدا کرده اند، که قابل تبصره باشد. شاید شعر معروف شیخ اجل مد نظر شان بوده :

در خرمن کائنات کردیم نگاه
یک دانه محبت است، دیگر همه کاه

که در سراسر این خرمن تنها یک دانه را یافته اند، آنهم دانه « گناه » را؟؟؟
من یک مقاله چندین صفحه ئی را در جریده جفاکش امید نشر کردم، که از آنجا به جراید دیگر افغانی و به انترنت سرکشید و از خلال نوشته اخیر آقای یاور خبر شدم، که مقاله در « درد دل افغان» نیز به نشر رسید. درین مقاله «مختصر» از نظر من و «دور و دراز» از نگاه ایشان، بر نکات فراوانی انگشت گذاشته شده، که همه دور دو محور اصلی میچرخند:

۱- استعمال «افغانستانی» بجای «افغان»

۲- تعلیل و شأن نزول این استعمال، که من آنرا در دو تَوْهُم بعض وطندارانم یافته ام:

- در اینکه در دوصد و پنجاه سال اخیر گویا قوم پشتون افغانستان را زیر سُلطه و سیطره خود داشته و اقوام دیگر را سرکوب کرده
- در تک قومی بودن نام افغانستان

تا جایی که برایم معلوم گردیده، بعض هموطنان ما دو تَوْهُم فوق را تمسک گرفته و در برابر کلمه «افغان» - که آن را بدون تمییز معنای خاص و عامش، مرادف «پشتون» میشمزند - حساسیت پیدا کرده اند. اینان اطلاق «افغان» را بر تمام مردم افغانستان، جفا بر «غیر پشتونان» ملک ما میدانند، در حدی که گوئی کلمه « افغان » از ایشان سلب هویت میکند.

من در دو بخش اول مقاله، تا جایی که حوصله یک مقاله اجازت میداد، چیزهائی را روی کاغذ ریختم و دلایلی را که به نظرم میرسید، ارائه کردم و بزعم خود به تحلیل موضوع پرداختم. به امید اینکه این نوشته دروازه را به روی بُحوث مفصل و مستدل وطندارانم بگشاید. با تأسف که عده معدودی از هموطنان عزیزم در جریده امید، چیزهائی نوشتند، ولی صرف بر حاشیه و فرع موضوع چسبیدند، و اصل مسأله را فراموش کردند.

من وقتی کلمه «جرم» را به گفته جناب یاور به «گناه» تفسیر میکردم، «گناه» را به معنای عام آن در نظر گرفته بودم، و نه آن طوری که شریعت محمدی حکم میکند. فکر کنم که جناب نوری صاحب نیز کلمه «جرم» را در معنای عام آن به کار برده باشند، و نه آن گونه که آقای عبدالله رها پنداشته و از درجه قانون جزائی به آن نگریسته است

معنای لغوی جرم و گناه:

«جرم» کلمه عربی و در معنای «گناه، بزه، و خطاء» ست (فرهنگ عمید) و «گناه» کلمه دری و در معنای «کار زشت، بزه، نافرمانی، معصیت و جرم» (فرهنگ عمید). «جرم» و «گناه» در عرف عام ما مرادف هم به کار میروند و ترکیبات مشهور و معادل «جرم و گناه» و «گناه و خطاء»، شاهد مثالی ست در زمینه.

کلمات در طول زمان غالباً شکل و معنای خود را تغییر میدهند؛ از حالت خاص معنایی به عام میگردانند و یا از عام به خاص. بسیار کمند کلماتی که در مسیر روزگاران، مفهوم اصلی و کلی خود را نکه دارند. ازین جمله است کلمه «گناه».

کلمه «گناه» قبل از این که دین اسلام نازل گردد، در دری رایج بوده - ولو نه به عین هیئت - که بعدها معادل کلمات عربی و دینی «وزر، معصیت، اثم» نیز قرار داده شده. مثال دیگر ولی معکوس، کلمه «نماز» است، که در اصل دری معنای «تمجید، ستایش، تکریم، تبجیل...» را داشته، مگر با ظهور آئین اسلام، معادل «صلوات» عربی قرار گرفت. در حالی که کلمه «گناه» معنای عام و اصلی خود را در دری کاملاً نکه داشته - و مفهوم دینی آن فقط یک کاربرد خاص آن است - کلمه «نماز» از معنای عام سابق، به معنای خاص دینی و امروزی تغییر مفهوم داده، یعنی از حالت عام به خاص تحول کرد است.

فردوسی توسی «نماز» را در معنای عام و اصلیش بسیار به کار میبرد، مثلاً در شهنامه فرماید:

جهان را به مهرِ وی آید نیاز

به ایران و توران برنش نماز

(«نماز بردن» یعنی «احترام گزاردن و تعظیم کردن»)

فردوسی میخواهد بگوید، که جهان به مهرش نیاز دارد و ایران و توران احترامش را میکنند و فرمانش را میبرند. البته «ایران فردوسی» را نباید معادل و مترادف «ایران امروزی» شمرد؛ چنان که تمام باشندگان ایران امروزی همیکند، و این جفائی ست سخت نبخشودنی بر حقایق و دامن تاریخ!!!

در تاریخ گردیزی نیز استعمال «نماز» را در همین معنی میخوانیم :

«پس اسفندیار به نزدیک رستم رفت. و چون به سر جیحون هیرمند رسید، رستم بخدمت پیش او آمد. چون او را بدید نماز برد و گفت، بخانه خویش آمدی و من بنده ام،» (ص ۵۳ تاریخ گردیزی) زین الاخبار عبدالحی گردیزی (چاپ ۱۳۶۳ تهران، به تصحیح و تحشیه و تعلیق علامه مرحوم پوهاند حبیبی). "جیحون" درینجا مطلقاً در معنای "دریا" به کار رفته؛ "جیحون هیرمند" یعنی "دریای هیرمند" (هلمند)

ما در مکالمات روزمره خود کلمه «گناه» را دهها بار استعمال میکنیم، بی آنکه مفهوم شرعی آن را در نظر بگیریم. بلی "گناه" هم در معنای عام کلمه به کار میرود، که صغیره و کبیره اش پیدا نیست و هم در معنای "عمل زشت و اشتباه و لغزش و ملامتی و تقصیر و قصور و کوتاهی و نظایر آن". مثالها در زمینه آنقدر فراوان است، که از آوردنش صرف نظر میکنم و به ذهن درآک آقای یاور و فاتح اوشان، راجعش میسازم. اما بر کلام بزرگان متقدم و مُفَخَّم خود چنگ میزنم، که کلمه "گناه" را در اشعار خود بار بار و بسیار به کار برده اند:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسید

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

(حافظ)

گناه تو کنی و هم تو نیز گیری خشم

پس این قضای شه و مست باشد این بنگر؟

(عنصری)

خجسته درگه محمود زاولی دریاست چگونه دریا، کانرا کرانه پیدا نیست

شدم به دریا، غوطه زدم، ندیدم در گناه بخت منست این، گناه دریا نیست

(فردوسی)

گناه تخم چه باشد، زمین چو قابل نیست

نکرد گریه ما در دل فلک تاثیر

(صائب)

ورای طاعت دیوانگان زما مطلب

که شیخ مذهب ما، عاقلی گنه دانست

(حافظ)

او سخن گفت نداند، چه گنه باید کرد

گنه آن چشم دژم دارد و آن زلف دوتا

(فرخی سیستانی)

گنه بلغاریان را نیز هم نیست
بگویم گر تو بتوانی شنیدن

(ناصر خسرو)

(و بقول مرحوم استاد نفیسی - از تمهیدات عین القضاة همدانی)
(بلغاریان؛ یعنی زیبارویان و سیم تنان)

ندانم گناهی من ای شهریار
که کردم اندر همه روزگار
(گشتاسبنامه دقیقی بلخی)

عیبِ رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناهِ دگران بر تو نخواهند نوشت
(حافظ)

پیشِ جوشِ عفو بدِ تو شاه
توبه کردن از گناه آمد گناه
(خداوندگار بلخ)

محرم رازِ کرم نتوان شدن، بی احتیاج
در پناهِ رحمتِ آخر میبرد مارا گناه
(بیدل)

زمانه بر سر آنست، اگر خطائی رفت
که بعد ازین همه طاعت کند بعذر گناه
(سعدی)

آقای یاور و یاورِ شان «صغیره» و «کبیره» گناه را در اشعار بالا دریابند و بما هم بگویند و
یا که از علمای کرام خود استشهد فرمایند!!!

اما حال که جناب یاور و یاورِ شان، تا این حد پشت گپ میگردند و اصرار میورزند، در باره
«گناه» مورد نظر شان هم، نظر خود را تقدیم میکنم :
به صراحت میگویم که اگر - آقای یاور و یاورِ شان «اگر» شرطیه را خوب در نظر بگیرند،
تا باز ما را به کفر نگیرند - اگر استعمال «افغانستانی» در عوض «افغان» از روی کینه

ورزی به یکی از اقوام وطن ما و بقصد دراندازی در جامعه افغانی و یا بمنظور مغشوش ساختن ذهنیت مردم و مخدوش کردن وحدت و یکپارچگی باشندگان افغانستان عزیز، صورت گرفته باشد و بگیرد و یا موجب چنین نارواییها گردد، من این کار را «گناه نابخشودنی» میدانم. فضیلت مآب یاور و یاورِ شان خود دانند، که «گناه نابخشودنی» را در کدام نقطه از طیف «صغیره و کبیره» خود جای میدهند. نباید ناگفته بماند که «صغیره» و «کبیره» هم نمیتواند نقطه وار پنداشته شود، بلکه هرکدام باید بذات خود به اصطلاح فزیک و ریاضی، طیفی و سیکترومی داشته باشد و درجات مختلف و متفاوتی را احتواء کند.

در پایان این جوابیه، گزیری نیست، مگر اینکه بپرسم:

مگر ما مجبوریم که همه پدیده ها و تمام اقوال و افعال خود را از دریچه دین اسلام تعبیر و توجیه و تأویل کنیم؟؟؟؟ یک وقتی «ملابچه هائی» آمدند، خود را طالب خواندند و ملک را برباد دادند. آنها نیز میخواستند که همه شؤون زندگانی (۲) را بزعم خود با این آیین تطبیق نمایند. ضرب شست ایشان را هنوز فراموش نکرده ایم. اما امروز این تحجر چرا؟؟؟؟ قسمت بعدی - با جوابیه ای به جناب عالمشاهی و گرانقدران دگر - که بر خاستگاه داخلی و خارجی کلمه "افغانستانی" روشنی بیشتری می اندازد، در یکی از شماره های آینده، تقدیم میگردد.

توضیحات:

- ۱ - «تینک» یعنی بیقراری، هیجان، جستک و خیزک (اصطلاح عامیانه کابلی)
- ۲ - «زندگی» و «زندگانی» دو لغت متفاوتند، با وجودی که در فرهنگها - بشمول فرهنگهای مؤن در ایران - معادل هم آمده اند. «زندگی» که نقطه مقابل «مرگ» شود، یک پروسه بیالوژیک است، یعنی آنچه به «زیستن و زنده بودن» ارتباط میگیرد. اما «زندگانی» مفهوم اجتماعی دارد و منسوب است به «زندگان»، و «زندگان» مراد از انسانان و اجتماع آنهاست. در بسا زبانهای جهان - به شمول عربی - برای هر دو مقوله متفاوت فوق، عین کلمه را به کار میبرند. زبان دری ظرافتهائی را در نظر میگیرد، که در بسا زبانهای دیگر به عین شکل سراغ نمیگردد. «زندگانی» را نمیتوان نقطه مقابل «مرگ» دانست!!!

یادداشت:

این بخش را بلافاصله بعد از نوشتن به جریده امید فرستادم، مگر اینک که شانزدهم جولای است، هنوز هم اقبال چاپ نیافته و شاید هم هرگز نیابد.